

پرسش ۴۵: معنای آیات (الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

سؤال/ ۴۵: ما معنى قوله تعالى في أول سورة البقرة: (الم * ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين * الذين يؤمنون بالغيب) ؟
پرسش ۴۵: معنای سخن خداوند متعال در ابتدای سوره‌ی بقره چیست: (الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند).

الجواب: (بسم الله الرحمن الرحيم ألم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ([172]).

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم. (الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو و به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند * ایشان از سوی پروردگارشان بر هدایتی هستند، و آنها همان رستگارانند) ([173]).

اسم الله: هو مدينة الكمالات التي أشرقت وتجلت من حقيقته وهويته سبحانه التي لا يعلمها إلا هو سبحانه وتعالى. كما أن الرحمن الرحيم وهما متحدان في المعنى يمثلان باب هذه المدينة، وظل هذه المدينة في عالم الممكنات هو الذي أشرقت في ذاته وتجلت فيه وهو محمد، قال تعالى: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)

([174])؛ لأنه تخلق بأخلاق الله، وإلا فلا يستحق خلق أن يوصف بأنه عظيم إلا إذا كان تجلياً وظهوراً لأخلاق الله سبحانه وتعالى، ومن هنا كان محمد مدينة العلم. اسم الله: همان شهر کمالاتی است که از حقیقت و هویت خدای سبحان - که کسی جز او سبحان و متعال آن را نمی‌داند- اشراق و تجلی یافته است. الرحمن الرحيم که در معنا با یکدیگر اتحاد دارند، نماد باب این شهر هستند. سایه‌ی این شهر در عالم ممکنات همان کسی است که در ذات او اشراق و در آن تجلی یافته است و او حضرت محمد (ص) می‌باشد. خداوند می‌فرماید: (و تو بر خلقی عظیم هستی) ([175])؛ چرا که او به اخلاق خدا آراسته گردیده است و گرنه هیچ خلقی این شایستگی را ندارد که با صفت عظیم توصیف شود مگر اینکه تجلی و ظهوری از اخلاق خداوند تبارک و تعالی باشد، و این چنین است که حضرت محمد (ص) شهر علم می‌شود.

أما باب هذه المدينة فهو علي (ع) ومن اختلط لحمها بلحمه ودمها بدمه فاطمة ، وبهذا فعلي (ع) تجلي للرحمن، وفاطمة تجلي للرحيم، وهما متحدان كاتحاد الرحمن الرحيم ومفترقان كافتراق الرحمن الرحيم. دروازه‌ی این شهر علی (ع) است و هم‌چنین کسی که گوشتش با گوشت او و خورش با خون او آمیخته شده، یعنی فاطمه (س). به این ترتیب علی (ع) تجلی الرحمن است و فاطمه (س) تجلی الرحيم، و این دو با هم متحدند مانند اتحاد الرحمن الرحيم و از هم جدايند مانند جدایی الرحمن الرحيم.

(أ ل م): قال أمير المؤمنين (ع): (أنا: ح الحواميم، أنا: قسم أ ل م ... أنا: ترجمة ص ... أنا: ن والقلم) ([176]). وهذه الحروف هي أسماء أهل البيت ، وهنا

(م) محمد، و (ل) علي، و (أ) فاطمة وإذا حسبت عدد هذه الحروف وجدتها أربعة عشر على عددهم . وتكرر الميم (17) مرة، واللام (13) مرة، والألف (13) مرة. (ال م): امير المؤمنين (ع) می فرماید: (من، ح حمها هستم. من، قَسَم (ال م) هستم... من ترجمان (ص) هستم... من (ن و القلم) هستم).^[177] این حروف همان اسامی اهل بیت (ع) هستند. در اینجا «م» محمد، (ل) علی و (الف) فاطمه است. اگر تعداد حروف مقطعه را محاسبه کنیم خواهیم دید چهارده تا می شوند، به تعداد اهل بیت (ع). (میم) ۱۷ بار، (لام) ۱۳ بار و (الف) نیز ۱۳ بار تکرار شده است.

ومن هذه الحروف تألف القرآن، وهم القرآن (178). ومن هذه الحروف يؤلف الاسم الأعظم كما روي عنهم (179)، وهم الاسم الأعظم كما روي عنهم أيضاً (180)، أي تجلي الاسم الأعظم، وما يمكن أن يعرف من الاسم الأعظم، أو قل الاسم الأعظم في عالم الخلق (الممكنات).

قرآن از این حروف تألیف شده است و آن ها (ع) همان قرآن می باشند^[181] و همان طور که از ایشان (ع) روایت شده، اسم اعظم از این حروف تشکیل شده است^[182] و همان طور که از آن ها (ع) روایت شده، آن ها اسم اعظم می باشند^[183]، یعنی تجلی اسم اعظم و آنچه که ممکن است از اسم اعظم دانسته شود، یا می توان گفت اسم اعظم در عالم خلق (ممکنات).

وكما أنّ الكتابة تتألف من اختلاط هذه الحروف الأربعة عشر النورانية مع الأربعة عشر الأخرى الظلمانية، كذلك وجود المخلوق (الممكن) يتألف من اختلاط نورهم بالظلمات، أو قل: تجلي أنوارهم في الظلمات.

همانطور که کتابت (نوشتن) عبارت است از در هم آمیختن این چهارده حرف نورانی با چهارده حرف ظلمانی دیگر، وجود مخلوق (ممکن) نیز از طریق اختلاط نور آن‌ها با ظلمات یا می‌توان گفت: تجلی انوار آن‌ها در ظلمات، تألیف و تکوین می‌یابد.

كما أنهم يمثلون تجلي نور الله سبحانه وتعالى في الظلمة، وأعني بالظلمة العدم القابل للوجود، قال تعالى: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ) (184). فهم مثل نور الله (185).

همانطور که آن‌ها (ع) به مثابه تجلی نور خداوند سبحان و متعال در ظلمت می‌باشند؛ منظوم ظلمت با قابلیت وجود می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده از روغن درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است) (186). آن‌ها (ع) مثل نور خداوند هستند. (187)

(ذَلِكَ الْكِتَابُ): ذَلِكَ : اسم إشارة للبعيد، وهو هنا إشارة إلى الحروف: (ال م) القريبة، فالبعد المراد هنا ليس مكاني بل شأني، فهذه الأسماء المباركة والتي هي كتاب الله أيضاً عالية الشأن رفيعة الدرجة والمقام لا تنال، قال ما معناه: (يا علي، ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا) (188).

(ذَلِكَ الْكِتَابُ): (ذَلِكَ) اسم اشاره به دور است و در اینجا اشاره‌ای به حروف نزدیک «ال م» می‌باشد. دوری در اینجا دوری مکانی نیست بلکه دوری از نظر شأن و مقام می‌باشد. این نام‌های مبارک که خود کتاب خدا نیز می‌باشند، آن قدر رفیع الشأن و بلند مرتبه و والا مقام هستند که دست یافتنی نمی‌باشند. پیامبر (ص) به این مضمون فرموده است: (ای علی! کسی خدا را شناخت جز من و تو، و مرا کسی شناخت جز خدا و تو، و تو را کسی شناخت جز خدا و من.) ([189])

والكتاب: أي كتاب الله الحاوي للعلم وهو محمد أو الميم، وهو علي أو اللام، وهو فاطمة أو الألف.

(الكتاب): یعنی کتاب خدا که حاوی علم است؛ او حضرت محمد (ص) یا همان (میم) می‌باشد و او علی یا (لام) است و او فاطمه یا (الف) است.

ومحمد هو الكتاب الأتم والكلمة التامة، والأولى بأن يطلق كتاب الله عليه، فالموجودات جميعها منطوية في صفحة وجوده المباركة ومكتوبة فيه، كالكلمات المكتوبة في السجل.

محمد (ص): کامل‌ترین کتاب و کتاب تامه است و شایسته است که کتاب خدا بر او اطلاق گردد. موجودات جمله‌ی وجود مبارکش مندرج و نگاشته شده است؛ همانند کلمات نگاشته شده در طومار.

وهو صلوات الله عليه في عالم الخلق الألف والياء، والبداية والنهاية، والظاهر والباطن. وكذلك علي وفاطمة، ولكنه صلوات الله عليه كتاب بلا حجاب، وهما صلوات الله عليهما محجوبان به عن الذات. فهو المدينة وهما الباب المواجه للخلق، ومنهما يؤخذ، ومنهما يفاض على الخلق.

او (ص) در عالم خلق الف و یاء است، آغاز و سرانجام است و ظاهر و باطن. علی و فاطمه نیز اینچنین هستند؛ ولی آن حضرت (ص) کتابی است بدون حجاب در حالی که این دو C به وسیله‌ی آن حضرت (ص) از ذات محجوب می‌باشند. پس او همان شهر است و این دو، دروازه‌ی پیش روی خلق هستند؛ از این دو گرفته می‌شود و از این دو بر خلق افاضه می‌گردد.

أما الباب الآخر للمدينة والكتاب المواجه للذات الإلهية فهو الرحمن، وبهذا الباب العظيم الرحمة افتتح عالم الخلق أو كما يسميه بعضهم عالم الإمكان، وببركته خلق الإنس والملائكة والجان، وبه يعلمون وبه يرزقون وبه يدبر الأمر، ولو دبر غيره لاشتدت العقوبات والمثلات، ولما بقي على ظهر الأرض أحد من هذا الخلق الذاکر لنفسه أشد الذکر الغافل عن ربه، قال تعالى: (الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) (190).

الرحمن، دروازه‌ی دیگر شهر و کتاب است که رو به روی ذات الهی می‌باشد. با این درب عظیم رحمت، عالم خلق یا طبق آن گونه که برخی نامیده‌اند، عالم امکان افتتاح شد و به برکت آن انسان و فرشتگان و جنیان خلق شدند و با آن علم می‌آموزند و با آن روزی داده می‌شوند و با آن امور تدبیر می‌شود که اگر به غیر او تدبیر شود عقوبت‌ها و مصیبت‌ها شدت می‌گیرد و کسی از این خلق خودخواه که از یاد پروردگارش غافل است بر این زمین باقی نمی‌ماند. حق تعالی می‌فرماید: (خدای رحمان * قرآن را تعلیم داد * انسان را بیافرید * به او گفتن آموخت) (191)

وقال تعالى: (وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ) ([192])، فربّ محمد وواهبه الكمال هو الرحمن، أي إنّ الرحمن هو باب الذات الذي يفاض منه الكمال على محمد .

خداوند متعال می فرماید: (در حالی که آن ها به رحمان کافر می شوند. بگو: او پروردگار من است خدایی جز او نیست بر او توکل کرده ام و توبه ی من به درگاه او است) ([193]). بنابراین پروردگار محمد (ص) و بخشاینده ی کمال به او، الرحمن است؛ به عبارت دیگر رحمن همان دروازه ی ذات است که از آن کمال بر محمد (ص) افاضه می شود.

وقال تعالى: (ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) ([194])، فخص هذين الاسمين بالذكر؛ لأن الفيض منهما، فالأول - أي الله - جامع لكلمات الذات، والثاني باب الذات.

و خداوند متعال می فرماید: (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام های نیکو از آن او است) ([195]). اینکه این دو اسم را به به طور خاص نام برده، از آن رو است که فیض از این دو می باشد. اولی یعنی الله، جامع کمالات ذات و دومی باب و دروازه ی ذات می باشد.

ولما كان ظهور الذات في عالم الخلق هو علي (ع) فلا تعجب من قوله (ع) : (أنا مقدر الأفلاك ، ومكوكب النجوم في السماوات، ومن بينهما بإذن الله تعالى وعليتها بقدرته وسميتها الراقصات ولقبتها الساعات، وكورت الشمس وأطلقتها ونورتها، وجعلت البحار تجري بقدره الله وأنا لها أهل. فقال ابن قدامة: يا أمير المؤمنين لولا أنك أتممت الكلام لقلنا لا اله إلا أنت، فقال أمير المؤمنين (ع): يا بن قدامة لا تتعجب تهلك بما تسمع، نحن مربوبون لا أرباب نكحنا النساء وحملتنا الأرحام وحملتنا الأصلاب، وعلما ما كان وما يكون وما في السماوات والأرضين بعلم ربنا، نحن المدبرون فنحن بذلك مخصوصون، ونحن عالمون) ([196]).

از آنجا که ظهور ذات در عالم خلق، علی (ع) است، از گفتار آن حضرت (ع) در شگفت مباحث که فرمود: (منم تقدیر کننده‌ی آسمان‌ها و روشنایی بخش ستارگان در آسمان‌ها، و هر آنچه بین آن‌ها است به اذن خداوند متعال و علت‌شان به قدرت او، و آن‌ها را رقصنده‌ها نامیدم و ساعت‌ها ملقب گردانیدم، و خورشید را خاموش کردم و آزاد و نورانی‌اش نمودم و دریاها را به قدرت خداوند به جریان افکندم و من، شایستگی همه‌ی این‌ها را دارم.) ابن قدامه عرض کردم: ای امیر المؤمنین، اگر کلام را بر ما تمام نکنی خواهیم گفت خدایی نیست جز تو. امیر المؤمنین (ع) فرمود: (ای ابن قدامه! از اینکه از آنچه شنیدی هلاک گردی در شگفت نشو، ما خود پرورش یافته هستیم نه پروراننده، ما با زنان ازدواج می‌کنیم، رحم‌ها ما را حمل می‌کند و پشت مردان ما را حمل کرده است. از علم پروردگاران، به ما علم آنچه بوده و آنچه هست و آنچه در آسمان‌ها و زمین‌ها هست داده شده است. ما تدبیر شده‌ایم و در این مورد، مخصوص می‌باشیم. ما همان عالم‌انیم.) ([197])

فبعلی یدبر عالم الخلق (عالم الإمكان)، فهو تجلی اسم الرحمن، وهو الباب الذي یخرج منه ما فی المدینة - محمد - إلى سواها.
پس با علی (ع) عالم خلق (عالم امکان) تدبیر و اداره می‌شود. او تجلی اسم الرحمن است و او دروازه‌ای است که آنچه در شهر - حضرت محمد (ص) - است از آن به سوی دیگران خارج می‌گردد.

وبقی أنّ الكتاب یمکن أن یطلق علی القرآن الکریم، فمحمد وعلی (ع) هما القرآن الناطق ([198])، والقرآن الکریم لیس سوی صورة أخرى لمحمد.

آنچه باقی مانده این است که به قرآن کریم می‌توان لفظ کتاب را اطلاق نمود. محمد و علی، هر دو قرآن ناطق‌اند ([199]) و قرآن کریم چیزی نیست جز تصویر دیگری از محمد (ص).

(لا رَيْبَ فِيهِ): الرِّيبُ: يعني قلق النفس وخوفها وعدم اطمئنانها، وهو من لوازم الشك ولذلك يستعار للشك أحياناً وخصوصاً الشك العقائدي، فهو مما يستلزم قلق النفس وعدم اطمئنانها وخوفها من العاقبة.

(شکی در آن نیست): (ریب) یعنی نگرانی و ترس نفس و ناآرام بودن آن، که از ملزومات شک می‌باشد و به همین دلیل بعضاً از شک به صورت استعاره مخصوصاً برای اشاره به شک عقایدی استفاده می‌شود؛ چرا که از ملزومات ناآرامی نفس و عدم اطمینان آن و ترسش از فرجام کار است.

والمعنى: إما أنه من يطلب الحق لا يشك في الكتاب، أي في محمد و علي وفاطمة والأئمة والقرآن. وإما أنه نفس الكتاب لا شك فيه، أي نفس محمد هي نفس مطمئنة مستيقنة، وكذلك علي وفاطمة والأئمة .

اما معنایش: کسی که در پی حق است، در کتاب هیچ شک و تردیدی ندارد؛ یعنی در محمد، علی، فاطمه و ائمه (ع) و قرآن. و اینکه در نفس کتاب هیچ تردیدی وجود ندارد؛ یعنی در نفس محمد (ص) که نفس مطمئنهی به یقین رسیده است و علی و فاطمه و ائمه (ع) نیز چنین هستند.

وكلا المعنيين صحيحين، وهذا المعنى الأخير يتضمن المعنى الأول. أما بيان هذه الصفة ([200]) المهمة للكتاب فهو ضروري؛ ليوصف أنه هدى لغيره.

هر دو معنا صحیح است و معنای دوم، معنای اول را نیز دربرمی‌گیرد؛ اما بیان این صفت و خصوصیت برای کتاب ضروری است؛ [201] چرا که بیان می‌کند که هدایتی برای دیگران می‌باشد.

(هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ): لما كان الكتاب وهو (محمد والأئمة) مطمئن ومستيقن بالله وبالرسالة المكلف بأدائها، ولما كان مهدي إلى الحق، كان بالنسبة لغيره هادياً وهدى وعلماً يُستدل به على الطريق، ولكن من هذا الغير؟

(هدایتی برای پرهیزگاران): از آنجا که کتاب که همان محمد (ص) و ائمه (ع) هستید به خدا و به رسالتی که مکلف به ادای آن هستند اطمینان دارند و به یقین رسیده‌اند، و از آنجا که هدایت کننده‌ای به سوی حق می‌باشند، پس برای دیگران هادی و هدایت و پرچمی هستند که با آن می‌توان راه را یافت. اما این دیگران چه کسانی هستند؟

فهل لأنه نور وحق ويقين وتقوى يكون هادياً للجميع؟ وهل لأنه علمٌ منصوب للجميع يكون هادياً للجميع المؤمن والفاسق والمنافق...؟ طبعاً لا؛ لأن ما يلزم الهداية إلى الحق أمران:

آیا چون آن حضرت (ص) نور و حق و یقین و تقوا است، برای همگان مایه‌ی هدایت می‌باشد؟ و آیا چون او پرچم برافراشته برای همگان است، همه را از مؤمن و فاسق و منافق... هدایت می‌کند؟ طبیعتاً خیر؛ چرا که لازمه‌ی هدایت به سوی حق، دو مورد است:

الأول: هو نَصْبُ عَلمِ هادٍ ونور يستضاء به، وهذا هو المهدي الهادي النبي أو الإمام.

اول: برافراشتن پرچم هدایت و نور است که از آن درخواست روشنایی می شود و این هدایتگر هادی، پیامبر یا امام می باشد.

والثاني: كون فطرة الإنسان سليمة ليهدي إلى هذا النور ويستضيء به، فالذين لوثوا الفطرة التي فطرهم الله عليها كيف يهتدون؟ ولو التحقوا بهذا النور واقتربوا منه لم ينفعهم هذا الاقتراب لأنهم لا يبصرون، فستكون عاقبتهم الابتعاد. وبهذا فالكتاب أو الرسول أو الإمام هدى لأصحاب اليقين، لأن التقوى من لوازم اليقين.

دوم: اینکه فطرت انسان پاک باشد تا با این نور هدایت شود و از آن روشنایی برگیرد. کسانی که فطرت خود را - که خداوند آنها را بر این فطرت آفریده است - آلوده کرده اند چطور هدایت شوند؟! این عده حتی اگر به این نور ملحق شوند و به آن نزدیک گردند، این نزدیکی سودی به حالشان ندارد، چرا که بصیرتی ندارند و فرجامشان دوری است. پس بر این اساس، کتاب یا رسول یا امام، هدایتگری برای صاحبان یقین می باشد؛ چرا که تقوا از ملزومات یقین است.

والسؤال هنا: مَنْ هؤلاء المتقون في زمن رسول الله أي عند بعثته؟ مع أن التقوى لا تأتي إلا بعد الإيمان، بل ودرجة عالية منه هي اليقين. ولماذا لم يقل: هدى للمؤمنين، أو للموقنين؟ ثم إن محمداً ص والقرآن هدى لجميع الناس، والدعوة للإسلام عامة، فما معنى التخصيص؟ ثم هل يمكن أن تكون التقوى لباس الحنفي، أو اليهودي أو المسيحي قبل أن يسلم ليوصف بها؟

سوالی در اینجا مطرح می شود؛ اینکه در زمان پیامبر خدا یعنی به هنگام بعثت آن حضرت، این متقین چه کسانی بودند؟ حال آنکه تقوا فقط پس از ایمان آوردن و حتی پس از درجه ی برتر آن یعنی حاصل شدن یقین، می آید. و چرا نگفته:

هدایتی است برای اهل ایمان یا اهل یقین؟ علاوه بر این، محمد (ص) و قرآن هدایتی برای همه‌ی مردم‌اند و دعوت اسلام، عام می‌باشد؛ پس معنای این تخصیص داشتن چیست؟ در ضمن آیا امکان دارد تقوا جامه‌ای حنفی، یهودی یا مسیحی به خود داشته باشد پیش از اینکه به صفت تسلیم شدن و مسلمان بودن توصیف شود؟

والجواب هنا: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْمُتَّقِينَ هُمْ بَعْضُ الْأَحْنَافِ وَالْيَهُودِ وَالْمَسِيحِ فِي زَمَنِ الرَّسُولِ ، فَهَذِهِ الدِّيَانَاتُ الثَّلَاثُ هِيَ الَّتِي كَانَ بَعْضُ أَفْرَادِهَا يَتَصَفُّونَ بِأَنَّهُمْ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُدْفَعُونَ الزَّكَاةَ لِلْفُقَرَاءِ ، قَالَ تَعَالَى: (فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا هُ بِلسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ) ([202]).

پاسخ اینجا است: این متقین برخی از احناف، یهودیان و مسیحیان زمان پیامبر (ص) می‌باشند و برخی از معتقدان به این ادیان سه گانه به این ویژگی که نماز به پا می‌داشتند و به فقرا زکات می‌دادند توصیف شده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: (این قرآن را فقط به این منظور بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزگاران را مژده دهی و ستیزه‌گران را بترسانی) ([203]).

ثُمَّ إِنَّ الْآيَاتِ بَيَّنَّتْ حَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِ الرَّسُولِ ، أَيِ إِنْهُمْ أَصْحَابُ الدِّيَانَاتِ السَّمَاوِيَّةِ . ثُمَّ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي زَمَنِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) هُمْ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ ، وَهَكَذَا الْأُمَّةُ إِلَى الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) . وَمِنْ هُنَا فِي زَمْنِنَا مَثَلًا الْإِيمَانَ بِلِ الْيَقِينَ بِأَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ لَا يَكْفِي لِيُوفِقَ الْإِنْسَانَ لِاتِّبَاعِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) وَيَكُونُ مَعَهُ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ أَوْ الثَّانِي ، أَعْنِي الثَّلَاثُ مِائَةً وَالثَّلَاثُ عَشْرَ أَوْ الْعَشْرَةَ آلَافَ ، بَلْ لَا بَدَّ مِنَ الْعَمَلِ بِالشَّرِيعَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ ، بَلْ وَالْإِخْلَاصَ بِالْعَمَلِ لَوَجْهِ اللَّهِ لِيَكُونَ الْفَرْدُ الْمُسْلِمُ الْمُؤْمِنُ مُتَّقِيًا ، وَيَكُونُ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ هُدًى لَهُ وَإِخْوَانَهُ ، فَالْآيَاتُ تُبَيِّنُ حَالَ النُّخْبَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِعِلْمِ الْهُدَى وَالْكِتَابِ فِي زَمَانِهِمْ ، وَلَيْسَ جَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ بِالرَّسُولِ .

این آیات در بیان حال آن‌ها می‌فرماید که ایشان به آنچه پیش از پیامبر نازل شده است ایمان آورده بودند؛ یعنی آن‌ها پیروان ادیان آسمانی می‌باشند. بنابراین متقین در زمان امام مهدی (ع) برخی از مسلمین‌اند، و برای زمان ائمه (ع) تا امام مهدی (ع) نیز به همین صورت می‌باشد. از اینجا مشخص می‌شود که در زمان ما، به عنوان مثال ایمان داشتن و حتی اهل یقین بودن به اهل بیت نبوت برای تضمین توفیق داشتن انسان در پیروی از امام مهدی (ع) و همراهی با او در صف اول یا دوم کفایت نمی‌کند - منظور من حضور در جمع سیصد و سیزده نفر یا ده‌ها هزار نفر است - بلکه باید به شریعت اسلامی عمل کند، و حتی اخلاص داشتن در عمل برای وجه خدا تا انسانی مسلمان، مؤمن و متقی باشد و امام مهدی (ع) هدایتی برای او و برادرانش بشود. پس این آیات وضعیت برگزیدگان و خاصان مؤمنین پس از آمدن هدایت و کتاب در زمانشان می‌باشند و تمامی مؤمنان به فرستاده را در بر نمی‌گیرند.

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) (204). الإیمان هو
التصديق، ولكن ما المراد بـ (الغيب) هنا؟
ربما للإجابة سنسطر قائمة طويلة، ولن نحصي الغيب قطعاً، وباختصار أقول:
إنّ عالمي الملكوت والعقل هما الغيب الأصغر، وعالمي اللاهوت - أو الذات
والحقيقة أو الكنه - هما الغيب الأكبر.

(آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند) (205). ایمان، همان تصدیق است؛ اما منظور از (غیب) در اینجا چیست؟

چه بسا در مقام پاسخ، بسیار قلم‌فرسایی کنیم و باز هم غیب را به طور کامل موشکافی نکرده باشیم؛ اما به اختصار می‌گوییم: دو عالم ملکوت و عقل، غیب کوچک‌تر (اصغر) می‌باشند و دو عالم لاهوت یا ذات و حقیقت- و کُنه، غیب بزرگتر (اکبر).

والغيب الأصغر يمكن أن يكشف بعضه لخاصة من أولياء الله سبحانه وتعالى، كما كشف لإبراهيم (ع)، (لنريه ملكوت السماوات والأرض)، بل ويكشف لمن سلك طريق الله سبحانه وتعالى وإن كانت عاقبته الانحراف كالسامري: (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ) ([206])، وكتبعم بن باعورا: (آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا) ([207])، وروي أنه كان يرى ما تحت العرش ([208]).

ممکن است قسمتی از غیب اصغر برای برخی از طرف خداوند سبحان و متعال الهی کشف شود، همانطور که برای ابراهیم (ع) کشف شد (تا ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او بنمایانیم)، و حتی برای کسی که سیر کننده‌ی راه الهی است حتی اگر فرجام او انحراف باشد، مانند سامری: (من چیزی دیدم که آن‌ها نمی‌دیدند) ([209]) و مانند بلعم بن باعورا (آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت) ([210]) و روایت شده است که او زیر عرش را می‌دید. ([211])

أما الغيب الأكبر، فينقسم إلى: الغيب العظيم أو العلي، والغيب الأعظم أو الأعلى، وهما اللذان في تسبيح الصلاة في الركوع والسجود.

اما غیب اکبر (بزرگتر) به (غیب عظیم یا علی) و (غیب اعظم یا اعلی) تقسیم می‌شود و اینها همان چیزهایی هستند که در ذکر تسبیح نماز در رکوع و سجود گفته می‌شود.

والغيب العظيم لم يكشف منه شيء إلا للنبي الكريم، ولهذا خوطب بأنه على خلق عظيم ([212])، وأنه رأى من آيات ربه الكبرى ([213]). ومراً ([214]) الحديث عن الإمام الصادق (ع) في كشف الحجاب للرسول الأعظم خاصة، وهو الحجاب الذي لم يكشف لأمر المؤمنين (ع)، فقال ما معناه: (لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقيناً) ([215]).

چیزی از غیب عظیم کشف نگردیده است مگر برای نبی اکرم و از همین رو مورد خطاب قرار گرفته که او بر خلقی عظیم است ([216]) و از آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده نموده است. ([217]) پیش تر حدیثی از امام صادق (ع) در خصوص کشف شدن حجاب به طور خاص برای رسول اعظم (ص) بیان شد ([218]) و این همان حجابی است که برای امیرالمؤمنین (ع) برداشته نشد. آن حضرت مطلبی به این مضمون فرموده است: (اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد). ([219])

أما الغيب الأعلى أو الأعظم فهو المحجوب عن الكل، وحجابه الذات أو الأسماء الحسنى.

و اما غیب اعلى یا اعظم، از همگان محجوب است و حجاب آن ذات یا اسماء الحسنی (نام های نیکوتر) می باشد.

ومن هنا فالإيمان بهذه العوالم أي: الملكوت والعقل والذات والحقيقة، هو الإيمان بالغيب، وهذا الإيمان على درجات أوضحها باختصار بهذا المثال: افرض أن حريقاً شب على بعد خمسة كيلو مترات عن مكان تواجدك فأنت تُحاط به علماً بإحدى الطرق التالية:

از اینجا آشکار می‌گردد که ایمان به این عوالم یعنی ملکوت، عقل، ذات و حقیقت، همان ایمان به غیب است و این ایمان دارای درجاتی است که با این مثال آن را مختصراً شرح می‌دهم: فرض کنید یک آتش سوزی در پنج کیلومتری جایی که شما قرار دارید اتفاق افتاده است و شما به وسیله‌ی یکی از راه‌های زیر از آن مطلع شده‌ای:

- ۱- ينقل لك ثقة صادقون خبر الحريق.
- ۲- تذهب وترى الحريق بعينك.
- ۳- تذهب وترى وتضع يدك في النار وتحترق يدك.
- ۴- تقع في النار وتحترق حتى تصبح ناراً فتكون أنت من النار.

۱- افراد مورد اعتماد و راست‌گو خبر آتش سوزی را برای شما آورده‌اند.

۲- شما خود به آنجا رفته و آتش سوزی را به چشم دیده‌ای.

۳- به آنجا رفته و آتش سوزی را دیده‌ای و دست خود را در آتش گذاشته‌ای و دستت سوخته است.

۴- در آتش بیفتی و بسوزی به طوری که خود، آتش شده، به جزئی از آن تبدیل شوی.

وربما يتسرع إنسان ويقول: إنَّ العلم الحاصل من شهادة خمسين شخصاً ثقة لا يكذبون هو نفسه العلم الحاصل من رؤية النار بالعين، وهو نفسه العلم الحاصل من رؤية النار واحتراق اليد.

شاید انسان عجله کند و بگوید: علم حاصل از گواهی دادن پنجاه نفر انسان راست‌گویی که دروغ نمی‌گویند، همان علم حاصل از دیدن آتش با چشم است و این همان علم حاصل از دیدن آتش و سوختن دست می‌باشد.

وهذا اشتباه؛ لأن العلم الأول يمكن أن ينقض إذا شهد لك خمسون من الثقة بأنه لا يوجد حريق، والثاني يمكن أن ينقض إذا شككت أن هذا الحريق هو سحر عظيم كسحر سحرة فرعون، الذين استرهبوا الناس وسحروا أعينهم. أما الثالث فهو ثابت لا ينقض لوجود أثر النار في يدك، والقلب يكون مطمئناً.

این اشتباه است؛ چرا که علم نخست ممکن است نقض شود؛ مثلاً اگر پنجاه نفر راست‌گوی دیگر که دروغ‌گو نیستند به شما بگویند آتش سوزی رخ نداده است. علم دوم هم قابل نقض شدن است؛ مثلاً اگر شک کنی که این آتش سوزی، سحری است بزرگ مانند سحر جادوگران فرعون که دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را ترسانیدند. سومی به دلیل وجود اثر آتش در دستت، ثابت شده و غیرقابل نقض شدن است و در این حالت قلب آرام و مطمئن خواهد بود.

قال تعالى: (أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي) ([220])، فإبراهيم (ع) طلب هذه الدرجة من الإيمان، ولذلك قال تعالى بعدها: (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) ([221]).

خداوند متعال می‌فرماید: (آیا ایمان نداری؟ گفت: بلی، ولی می‌خواهم دلم آرام گیرد) ([222]). ابراهیم (ع) این درجه از ایمان را خواستار شده بود. بنابراین خداوند پس از آن فرمود: (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد) ([223]).

أما الرابع الذي عبرت عنه بأنه يحترق في النار حتى يصبح هو ناراً، فهذا لم يتحقق إلا لمحمد ص الإنسان. وهو فقط من كشف له الحجاب فكان قاب قوسين أو أدنى، وأصبح هو صلوات الله عليه وعلى آله حجاب الذات، ومن كشف له الغيب العظيم، أو بعبارة أخرى الذات أو قل: الكمالات الإلهية المشار إليها بكلمة الله.

اما مورد چهارم که از آن چنین تعبیر کردم که فرد در آتش می‌سوزد تا آنجا که به بخشی از آتش تبدیل می‌شود، این حادثه برای کسی محقق نشده است مگر برای محمد (ص)؛ همان انسان. او تنها کسی است که حجاب برایش برداشته شد و به قاب قوسین یا نزدیک‌تر رسید و او (ص) خود به حجاب ذات تبدیل شد، و کسی شد که غیب عظیم یا به عبارت دیگر ذات یا می‌توان گفت کمالات الهی که از آن به کلمه الله یاد می‌شود، برای او کشف گردید.

وفي الحديث عن هشام بن الحكم، عن أبي الحسن موسى (ع)، قال: قلت له لأي علة صار التكبير في الافتتاح سبع تكبيرات أفضل؟ ولأي علة يقال في الركوع سبحان ربي العظيم وبحمده؟ ويقال في السجود سبحان ربي الأعلى وبحمده؟

در حدیث از هشام بن حکم از ابو الحسن موسی (ع) روایت شده است: عرض کردم: به چه علت تکبیر در افتتاح تکبیرات هفت‌گانه بافضیلت‌تر است؟ و به چه علت در رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده گفته می‌شود؟ و به چه علت در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده گفته می‌شود؟

قال: (يا هشام، إن الله تبارك وتعالى خلق السماوات سبعا والأرضين سبعا والحجب سبعا، فلما أسرى بالنبی وكان من ربه كقاب قوسين أو أدنى، رفع له حجاب من حجه فكبر رسول الله، وجعل يقول الكلمات التي تقال في الافتتاح، فلما رفع له الثاني كبر، فلم يزل كذلك حتى بلغ سبع حجب وكبر سبع تكبيرات. فلما

ذكر ما رأى من عظمة الله ارتعدت فرائصه، فابترك على ركبتيه وأخذ يقول: سبحان ربي العظيم وبحمده، فلما اعتدل من ركوعه قائماً نظر إليه في موضع أعلى من ذلك الموضع خرّ على وجهه يقول: سبحان ربي الأعلى وبحمده. فلما قال سبع مرات سكن ذلك الرعب، فلذلك جرت به السنة) ([224]).

فرمود: (ای هشام! خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها و حجاب‌ها را هر کدام هفت‌گانه خلق کرد، پس زمانی که نبی اکرم (ص) را به معراج برد، و مانند دو سر انتهای کمان یا نزدیک‌تر نسبت به خداوند شد، یک حجاب از حجاب‌ها را برای حضرت محمد (ص) برداشت و رسول خدا (ص) یک تکبیر گفت و کلمه‌هایی که در افتتاح گفته می‌شود را نیز بیان فرمود، و زمانی که دومین حجاب را برای آن بزرگوار برداشت، مجدداً تکبیر گفت، و پیوسته چنین کرد تا هفت حجاب برداشته شد و هفت تکبیر گفت، و هنگامی که آنچه از عظمت خداوند دیده بود را یاد کرد، چهار ستون بدنش به لرزه افتاد، خم شد، دست بر زانو نهاد و گفت: سبحان ربي العظيم و بحمده. هنگامی که از حالت رکوع استوار شد و ایستاد، موضعی بالاتر از آن موضعی که دیده بود را دید، با صورت مبارکش به زمین رفت و گفت: سبحان ربي الأعلى و بحمده و هنگامی که این ذکر را هفت مرتبه را تکرار کرد، آن ترس و وحشت ساکن شد، و اینچنین به صورت سنت، جاری گشت). ([225])

(وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ): إقامة الصلاة أي التوجه بها إلى الله، وبخشوع وحضور قلبي. والإنفاق هنا يشمل الزكاة الواجبة والصدقة المستحبة، وربما كان ذكر هاتين العبادتين وإغفال ما سواهما فيه بيان فضلها، فالأحناف كانوا يحجون ويلبون بتلبية قريبة من تلبية المسلمين اليوم ([226])، بل تكاد تكون هي نفسها، ولكن الحج كان فارغاً من محتواه وهو الولاية لولي الله وحجته على خلقه، واليهود والمسيح كانوا يصومون، والله أعلم.

(و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند) ([227]):
اقامه‌ی نماز یعنی توجّه با نماز به سوی خدا، و با خشوع و حضور قلبی. انفاق هم در اینجا شامل زکات واجب و صدقه‌ی مستحبی است. چه بسا اشاره به این دو عبادت و چشم‌پوشی از غیر این دو، اشاره‌ای به فضیلت نماز و زکات باشد. احناف، حج می‌کردند و تلبیه آن‌ها شبیه به تلبیه امروزی مسلمانان بود؛ ([228]) ولی حج آن‌ها از محتوایش که ولایت ولیّ خدا و حجّت او بر خلقش است، تهی بود. یهودیان و مسیحیان نیز روزه می‌گرفتند و خداوند داناتر است.

وهذا الوصف للمتقين كل بحسبه، ففي زمن الرسول للمتقي الحنفي صلاته، وللمتقي اليهودي صلاته، وللمتقي المسيحي صلاته. وربما يعترض أحد ويقول: إنّ هذه الديانات في زمن الرسول محرفة عقائدياً فضلاً عن الأحكام الشرعية وتفصيل العبادات، فهي ليست كما جاء بها من أرسل بها، أعني إبراهيم وموسى وعيسى؟

این توصیف متقین است، هر یک به فراخور حال خود. در زمان پیامبر، حنفی باتقوا نماز خودش و یهودی باتقوا نماز خودش و مسیحی باتقوا نیز نماز خودش را داشته است. شاید کسی اعتراض کند و بگوید: این ادیان در زمان پیامبر (ص)، به لحاظ اعتقادی منحرف شده بوند، چه برسد به احکام شرعی و تفصیل عبادات. بنابراین این عبادات همان گونه که شخص آورنده‌شان آورده بوده است، نبوده‌اند؛ یعنی ابراهیم و موسی و عیسی (ع)؟

وأقول: إنّ هؤلاء المتقين موجودون في كل ديانة في زمن الرسول رغم التحريف، فهم قد جانبوا هذا التحريف كما ورد عن الرسول في حق جده عبد المطلب ([229])، ولا أقل أنهم التزموا جانب الاحتياط، فلم يقدسوا تماثيل قریش التي

ابتدعوها، ولم يحرموا البحيرة والحام والسائبة، ولم يعملوا بالنسيء، ولم يعتقدوا بأن عيسى إله، ولم يحرموا ما أحل الله، ولم يحلوا ما حرم الله.

می‌گوییم: با وجود تحریف، این متقین در تمام ادیان زمان پیامبر (ص) موجود بوده‌اند. آن‌ها از این تحریف کناره گرفته بودند، همان طور که از پیامبر (ص) در حق جدش عبدالمطلب چنین روایت شده است. [230] حداقل آن‌ها جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و تندیس‌هایی که قریش بدعت گزارده بودند را مقدس نمی‌شمردند و بحیره و حام و سائبه را حرام نکردند و به نسیء (جابه‌جا کردن ماه‌های حرام) روی نیاوردند و معتقد نبودند که عیسی (ع)، اله است و چیزی را که خدا حلال کرده، حرام و چیزی را که خدا حرام کرده، حلال نمودند.

وهؤلاء هم أصحاب محمد ص الذين مدحوا في القرآن في آخر سورة الفتح [231]، ومنهم من آمن بمجرد رؤية الرسول ص، ومنهم من آمن بمجرد سماع آيات القرآن وفاضت أعينهم من الدمع لما عرفوا أنه الحق من ربهم. هؤلاء كانوا على علاقة بربهم قبل أن يبعث محمد ص فلم يطلبوا منه معجزة أو آية، بل طلبوا من ربهم أن يعرفهم أمر محمد ص فعرفهم، (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ) [232]، أولئك على هدى من ربهم فزادهم ربهم هدى بمحمد وبالقرآن.

اینها همان یاران محمد (ص) هستند که در قرآن در آخر سوره‌ی فتح، مدح و ثنا شده‌اند. [233] برخی از ایشان به محض دیدن پیامبر (ص) ایمان آوردند و برخی از آن‌ها به محض شنیدن آیات قرآن ایمان آوردند و هنگامی که دانستند این حقی است از جانب پروردگارشان، دیدگانشان پر از اشک شد. این عده پیش از بعثت حضرت محمد (ص) با خدای خود ارتباط داشته‌اند؛ بنابراین از او معجزه یا نشانه‌ای نخواستند، بلکه از پروردگارشان درخواست کردند که امر محمد (ص) را به آن‌ها شناسانید و او نیز به آن‌ها شناسانید: (کسانی که پیش از این کتاب،

کتابشان داده بودیم، به آن ایمان می‌آورند * و چون بر آنان تلاوت شد، گفتند: به آن ایمان آوردیم، حقی است از جانب پروردگار ما و ما پیش از آن تسلیم بوده‌ایم ([234]). ایشان از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردار بودند و پروردگارشان با محمد (ص) و قرآن بر هدایتشان افزود.

والیوم عادت مصیبة المسلمین کیوم بعث رسول الله ، فالانحراف فی العقائد قد طال معظم فرق المسلمین. أما الانحراف فی الأحکام ([235]) فأقولها وبلا تردد: قد طال جمیع فرق المسلمین وبلا استثناء، بل ویقولها معی کل باحث حر کسر قیود التقليد الأعمی، ووضع قدمه علی (الأنا) و(الهوی) وأخذ العلم من أهله؛ النبی وآله ص، فلم یتجاوز القرآن والحديث الذي ورد عنهم ص، مستعیناً بربه وما وهبه من قوة ناطقة - وهي فی الحقيقة ظل العقل ([236]) ویسمیها الناس العقل - لإدراك المعانی التي أرادها سبحانه وأرادوها ع، وأن یحذر من المتشابه - وما أكثره - كل الحذر؛ لئلا تتقاذفه أمواج الهوی والأنا والشیطان.

امروز مصیبت مسلمانان مثل زمان بعثت رسول خدا (ص) بازگشته است؛ انحراف در عقاید گروه‌های بزرگی از مسلمانان بسیار عمیق شده است. اما انحراف در احکام ([237]) که بی هیچ تردیدی می‌گوییم: همه‌ی گروه‌های مسلمانان بلا استثنا در آن گرفتار شده‌اند؛ و هر محقق آزاده‌ای که قیده‌های تقلید کورکورانه را در هم شکسته و منیت هوا و هوس را لگد کوب کرده و علم را از اهلش یعنی پیامبر و اهل بیتش (ع) گرفته است، این مطلب را هم‌صدا با من می‌گوید؛ کسی که از قرآن و احادیثی که از ایشان (ص) وارد شده است پیشی نمی‌گیرد، در حالی که از پروردگارش و آنچه از قوه‌ی ناطقه به او داده است، یاری می‌گیرد؛ قوه‌ای که در حقیقت سایه‌ای از عقل است ([238]) در حالی که مردم آن را عقل می‌نامند، به جهت درک آن معانی که خداوند سبحان و معصومین (ع) اراده کرده‌اند و اینکه از

متشابه - که بسیار فراوان است - به شدت بر حذر باشند تا مبادا امواج هوا و هوس و منیت و شیطان آن‌ها را دربرگیرد و شکار کند.

(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) ([239]):
و هذا الوصف، أي: (يؤمنون بما أنزل من قبلك) يؤكد أن المتقين الذين نصب لهم محمد ص كعلم و هادٍ - وهم مؤهلون للإيمان به - ليس إلا المؤمنین بالنبوات السابقة من أحناف و يهود و نصاری، و وصفهم بأنهم يؤمنون بما أنزل للرسول؛ لأن الكلام عن حالهم و هم يشاهدون الكتاب فيكون بالنسبة لهم هدى، فهم في حال شروع بالإسلام و الإيمان بالرسول، فهم على هدى من ربهم فزادهم هدى بمحمد ص.

(و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند) ([240]): این توصیف که یعنی (به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند) تاکید دارد بر اینکه متقینی که محمد (ص) آن‌ها را به عنوان پرچم و هادی برای شان نصب نموده - کسانی که برای ایمان آوردن به او شایستگی دارند - کسانی نیستند جز ایمان‌آوردگان به نبوت‌های پیشین از احناف و یهود و نصاری. قرآن آن‌ها را به آنچه بر پیامبر نازل شده است ایمان می‌آورند توصیف کرده است؛ چرا که سخن درباره‌ی وضعیت آن‌ها است و آن‌ها کتاب را مشاهده می‌کنند و برای آن‌ها حکم هدایت را دارد و آن‌ها نیز در وضعیت شروع به اسلام و ایمان آوردن به پیامبر هستند؛ پس ایشان در مسیر هدایت از جانب پروردگارشان می‌باشند و خداوند با حضرت محمد (ص) بر هدایت‌شان افزود.

وهؤلاء مصداق أول لآية، وإلا فالآية حية بحياة القرآن الذي يشمل جميع الأزمنة إلى أن تقوم الساعة (241)، ففي هذا الزمان مثلاً الإيمان بالمهدي (ع) وعيسى وإلياس والخضر هو الإيمان بما أنزل للرسول وما أنزل من قبله؛ لأن المهدي (ع) مما أنزل إلى الرسول، وعيسى وإلياس والخضر مما أنزل قبله، فهم الغيب في الآية السابقة وما أنزل في هذه الآية.

اینان مصداق نخستین این آیه‌اند؛ در غیر این صورت این آیه با حیات قرآن که تمام زمان‌ها را شامل می‌شود تا آنگاه که قیامت برپا شود، زنده نخواهد بود. (242) (به عنوان مثال در زمان ما ایمان به امام مهدی (ع) ایمان به چیزهایی است که بر پیامبر نازل شده و ایمان به عیسی و الیاس و خضر جزو ایمان به چیزهایی است که پیش از او نازل گشته‌اند. پس اینها (ع) غیب ذکر شده در آیه‌ی پیشین و مصداق (آنچه نازل شده است) در این آیه می‌باشند.

(وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ): اليقين غالباً يأتي من المشاهدة، فهؤلاء قد شاهدوا شيئاً من الآخرة وهم في الدنيا، بعد أن كشف لهم الغطاء - طبعاً ليس الغطاء الذي قصده أمير المؤمنين (ع) والذي لم يكشف إلا للرسول - إثر مجاهدة أنفسهم وطاعة خالقهم، قال تعالى: (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) (243).

(و به آخرت یقین دارند): غالباً (یقین) از (مشاهده) می‌آید. اینها در حالی که در دنیا هستند، به خاطر مجاهده‌ی نفس و اطاعت از آفریدگارشان، چیزی از آخرت را مشاهده کرده‌اند، پس از آنکه پرده از جلوییشان کنار رفت؛ البته این پرده همانی نیست که امیرالمؤمنین (ع) از آن یاد می‌کند و همان پرده‌ای نیست که برای کسی برداشته نشد جز برای پیامبر (ص). حق تعالی می‌فرماید: (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد) (244).

وقال إمام المتقين الموقنين: (وما برح لله عزت آلاؤه في البرهة بعد البرهة وفي أزمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم وكلمهم في ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور يقظة في الأبصار والأسماع والأفئدة، يذكرون بأيام الله ويخوفون مقامه، بمنزلة الأدلة في الفلوات، من أخذ القصد حمدوا إليه طريقه وبشروه بالنجاة، ومن أخذ يميناً وشمالاً ذموا إليه الطريق وحذروه من الهلكة، وكانوا كذلك مصابيح تلك الظلمات وأدلة تلك الشبهات. وإن للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه يقطعون به أيام الحياة، ويهتفون بالزواج عن محارم الله في أسماع الغافلين، ويأمرون بالقسط ويأتمرون به، وينهون عن المنكر ويتناهون عنه، فكأنما قطعوا الدنيا إلى الآخرة وهم فيها فشاهدوا ما وراء ذلك، فكأنما اطلعوا على غيوب أهل البرزخ في طول الإقامة فيه، وحققت القيامة عليهم عداتها فكشفوا غطاء ذلك لأهل الدنيا حتى كأنهم يرون ما لا يرى الناس ويسمعون ما لا يسمعون (...) [245].

امام متقين موقنين می فرماید: (و همواره چنین بوده و هست که خداوندی که بخشش هایش بی شمار است و نعمت هایش بسیار، در برهه هایی از زمان و در زمان هایی که پیامبری در میان مردم نبوده است، بندگان داشته و دارد که در ضمیر آنان با ایشان راز می گوید و از راه عقل هایشان با آنان تکلم می کند. آنان چراغ هدایت را به نور بیداری گوش ها و دیده ها و دل ها برافروخته اند. آنان ایام خدا را به یاد مردمان می آورند و ایشان را از بزرگی و جلال او می ترسانند. همانند نشانه هایند که در بیابان های بی نشان برپا هستند. آن که راه میانه را پیش گیرد، بستایندش و به نجات مزده دهندش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی اش برحذر دارند و اینچنین، چراغ ظلمت ها بوده اند و راهنما در شب ها. و یاد خدا را مردمانی است که آن را جایگزین زندگی فانی کرده اند. نه بازرگانی سرگرمشان ساخته، و نه داد و ستدی یاد خدا را از دل آنان نینداخته است. روزهای زندگی را با آن می گذرانند. نهی و منع خدا را در آنچه حرام فرموده است به گوش بی خبران می خوانند. به داد فرمان می دهند و خود از روی داد کار می کنند و از کار زشت باز می دارند و خود از زشت کاری برکنارند. گویی دنیا

را سپری کرده و به آخرت وارد شده‌اند و آنچه از پس دنیا است را دیده‌اند. گویی بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می‌برند و قیامت وعده‌هایش را برای آنان محقق داشته است و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند. گویی می‌بینند آن را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن را که مردم نمی‌شنوند....). [246]

ومن هنا يتبين أنّ هذا الوصف لخاصة من المؤمنين بالرسالات السماوية عموماً، ورسالة محمد ص خصوصاً. ولم يرَ تاريخ الإسلام إلا أفراداً قلائل منهم، وإلا فمعظمهم هم أصحاب المهدي الثالث مائة وثلاث عشر، ثم الخط الثاني الذي يتبعهم وهم العشرة آلاف؛ أنصار الإمام (ع).

از اینجا روشن می‌گردد که این توصیف، به طور کلی ویژه‌ی ایمان آورندگان به رسالت‌های آسمانی و به طور خاص به رسالت حضرت محمد (ص) می‌باشد. تاریخ اسلام جز تعدادی اندک از اینها را به خود ندیده است و بیش‌تر آنها همان سیصد و سیزده یار مهدی هستند، سپس صف دوم که همان ده هزار نفر یاران امام مهدی (ع) هستند می‌آیند.

(أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ): وهذا الهدى سابق لحالة الإيمان بالرسالة الجديدة، فهم على هدى من ربهم؛ لأنهم أطاعوه. هؤلاء أصحاب أسرار مع ربهم ولهم حالات مع خالقهم، ولذلك كما قدمت لم يحتاجوا إلى معجزة، بل مجرد رؤية الرسول أو سماع شيء من القرآن آمنوا؛ لأنهم على هدى من ربهم، فالذي عرفهم بأن محمداً صادقاً ومرسلٌ هو الله الذي أرسل محمداً ص، وكمثال لهؤلاء من أصحاب محمد ص هو سلمان الفارسي وقد كان نصرانياً، والحمد لله وحده.

(ایشان از سوی پروردگارشان بر هدایتی هستند، و آن‌ها همان رستگارانند): این هدایت پیش از ایمان آوردن به رسالت جدید می‌باشد. آن‌ها از سوی پروردگارشان

از هدایت یافته اند؛ زیرا او را اطاعت کرده‌اند. اینها اصحاب سرّ با خدای خویشند و آن‌ها را حالات مختلفی با خالقشان است. بنابراین همان طور که پیش‌تر اشاره کردم، به معجزه نیاز ندارند بلکه به مجرد دیدن پیامبر یا شنیدن چیزی از قرآن ایمان می‌آورند؛ چرا که آن‌ها از سوی پروردگارشان هدایت یافته‌اند و کسی که به آن‌ها فهماند که محمد (ص) صادق است و فرستاده شده، همان خدایی است که حضرت محمد (ص) را ارسال کرده است. از جمله‌ی این افراد از اصحاب محمد (ص) می‌توان به سلمان فارسی که قبلاً نصرانی بود اشاره کرد. والحمد لله وحده (و ستایش تنها از آن خداوند است).



[البقرة: 1 - 5.

[173] - بقره: 1 تا 5.

[174] - القلم: 4.

[175] - قلم: 4.

[176] - الشيعة والرجعة: ص 150، خطبة البيان.

[177] - شيعة و رجعت: ص 150، خطبة البيان.

[178] - فقد احتوت صدورهم الطاهرة كتاب الله وآياته، فصاروا خزان علمه في سمائه وأرضه، عن أبي عبد الله

الصادق (ع): (إنّ الله خلقنا فأحسن صورنا وجعلنا عينه في عبادته، ولسانه الناطق في خلقه، وبده المبسوطة على

عباده بالرفقة والرحمة، ووجهه الذي يؤتى منه، وبابه الذي يدل عليه، وخزانه في سمائه وأرضه، بنا أثمرت الأشجار

وأينعت الثمار، وجرت الأنهار وبنا ينزل غيث السماء وينبت عشب الأرض، وعبادتنا عبد الله، ولولا نحن ما عبد الله (

الكافي: ج 1 ص 144 ح 5.

[179] - عن أبي عبد الله (ع)، قال: ("الم" هو حرف من حروف اسم الله الأعظم المقطع في القرآن الذي يؤلفه

النبي أو الإمام، فإذا دعا به أجيب) معاني الأخبار: ص 23.

[180] - فقد ورد عنهم أنّ لديهم من الاسم الأعظم كل ما أذن الله به أن يخرج لأحد من خلقه سوى ما اختص

الله به نفسه عن أبي جعفر (ع) قال: (إن اسم الله الأعظم على ثلاثة وسبعين حرفاً وإنما كان عند أصف منها حرف

واحد فتكلم به فحسف بالأرض ما بينه وبين سرير بلقيس حتى تناول السرير بيده ثم عادت الأرض كما كانت أسرع

من طرفة عين، ونحن عندنا من الاسم الأعظم اثنان وسبعون حرفاً، وحرف واحد عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب عنده، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم) الكافي: ج 1 ص 339 ح 1.

[181]- سینه‌های پاک این بزرگواران کتاب خدا و آیاتش را دربرگرفته‌اند تا آن‌جا که خزاین علم او در آسمان و زمینش شدند. از ابو عبدالله امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: **(به راستی خدا ما را آفرید و ما را به نیکویی صورت‌گیری کرد، و ما را در میان بندگان دیدگان خود ساخت و زبان گویای خویش در خلقتش نمود، و دست مهرورزی و رحمت که بر سر بندگان گشود، ما را وجه خود معرفی کرد که از سوی آن به وی گرایند، و باب خود ساخت که بر او رهنما باشد و گنجینه‌دار خود در آسمان و زمینش مقرر فرمود. به برکت وجود ما، درختان میوه دهند و میوه‌ها برسند و نهرها روان باشند. به برکت ما باران فرو بارد و گیاه زمین بروید و به وسیله‌ی پرستش ما خداوند پرستیده شد و اگر ما نبودیم خداوند پرستیده نمی‌شد).** کافی: ج 1 ص 144 ح 5.

[182]- از ابو عبدالله (ع) روایت شده است که فرمود: **(الم، حرفی از حروف اسم اعظم خداوند و در قرآن مقطع می‌باشند و پیامبر (ص) یا امام آن را تألیف می‌کند و اگر با آن دعا شود، اجابت خواهد شد).** معانی الاخبار: ص 23.

[183]- از ایشان روایت شده است که نزد آن‌ها از اسم اعظم وجود دارد که هر آن‌چه خداوند اجازه می‌دهد برای خلقی از خلقتش خارج شود از طریق آن انجام می‌گردد. از ابا جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: **(اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که آصف یک حرف آن را می‌دانست و آن را به زبان آورد؛ پس، هر آن‌چه میان آصف و تخت بلقیس بود در کام زمین فرو رفت و آصف دست دراز کرد و تخت را برداشت و سپس زمین به حال نخست برگشت و این همه در یک چشم بر هم زدن رخ داد. هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ما است و یک حرف نزد خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و آن را به علم غیب خود ویژه گردانیده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم (و هیچ قدرت و توانی جز از خدای بلند مرتبه بزرگ نیست)).** کافی: ج 1 ص 339 ح 1.

[184]- النور: 35.

[185]- عن أبي خالد الكابلي قال: سألت أبا جعفر (ع) عن قول الله عز وجل: "فآمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا" فقال: (يا أبا خالد النور والله الأئمة من آل محمد إلى يوم القيامة، وهم والله نور الله الذي أنزل، وهم والله نور الله في السماوات وفي الأرض، والله يا أبا خالد لنور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار، وهم والله ينورون قلوب المؤمنين، ويحجب الله عز وجل نورهم عن يمشاء فتضلهم قلوبهم، والله يا أبا خالد لا يحبنا عبد ويتولانا حتى يطهر الله قلبه، ولا يطهر الله قلب عبد حتى يسلم لنا ويكون سلماً لنا، فإذا كان سلماً لنا سلمه الله من شديد الحساب وأمنه من فزع يوم القيامة الأكبر) الكافي: ج 1 ص 194 ح 1. وحيث إنّ نوره سبحانه يضيء بذاته كانوا هم مثل نوره؛ لأنه يضيء بالله لا بذاته (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ).

[186]- نور: 35.

[187]- از ابا خالد کابلی نقل شده است: از ابا جعفر (ع) درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل **(پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید)** پرسیدم. فرمود: **(ای ابو خالد! به خدا سوگند مقصود از نور ائمه از خاندان محمد ص است تا روز قیامت. به خدا سوگند آن‌ها نور خدا هستند که فرو فرستاده است و به خدا سوگند آنان نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستند. به خدا ای ابا خالد! نور امام در دل مؤمنان از پرتو خورشید تابان در روز روشنتر**

است. به خدا آن‌ها دل مؤمنان را نورانی می‌کنند و خدای عزوجل نورشان را از هر که خواهد محجوب دارد تا دلشان تاریک گردد. به خدا ای ابا خالد! بندهای ما را دوست ندارد و پیروی نکند تا این که خداوند دلش را پاک کند و خدا دل بندهای را پاک نکند تا تسلیم ما شود و با ما در سازش و صفا باشد و چون با ما در صلح و صفا باشد، خدا او را در سختی حساب سالم دارد و از فزع بزرگ روز قیامت آسوده‌اش گرداند). کافی: ج 1 ص 194 ح 1 و آن‌گونه که نور خداوند به خودی خود نورانی می‌کند، آن‌ها ع مثل نور او می‌باشند؛ چرا که با خداوند نور می‌دهد و نه به خودی خود (بسیار نزدیک است روغنش روشنی بخشد).

[188]- مختصر بصائر الدرجات : ص 125.

[189]- مختصر بصائر الدرجات: ص 125.

[190]- الرحمن : 1 - 4.

[191]- الرحمن: 1 تا 4.

[192]- الرعد : 30.

[193]- رعد: 30.

[194]- الإسراء : 110.

[195]- إسرائ: 110.

[196]- الخطبة التطنجية ، إزام الناصب : ص 214.

[197]- خطبه تطنجیه: إزام الناصب: ص 214.

[198]- قال أمير المؤمنين (ع) قبل قضية التحكيم يوم صفين: (أنا القرآن الناطق) ینابیع المودة 1: 214 ح 20.

وقال (ع) أيضاً: (ذاك القرآن الصامت، وأنا القرآن الناطق) الكاشف : ج 1 ص 9 - 10.

[199]- امیر المؤمنین (ع) پیش از حکمیت در روز صفین می‌فرماید: (من قرآن ناطق هستم). ینابیع المودة: ج 1

ص 214 ح 20. هم‌چنین می‌فرماید: (این قرآن، صامت است و من قرآن ناطق هستم). کاشف: ج 1 ص 9 و 10.

[200]- آی : کون الكتاب لا ريب فيه.

[201]- این که «کتابی است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست».

[202]- مریم : 97.

[203]- مریم: 97.

[204]- البقرة : 3 - 4.

[205]- بقره: 3 و 4.

[206]- طه : 96.

[207]- الأعراف : 175.

[208]- عن أبي الحسن الرضا (ع): (أنه أعطي بلعم بن باعوراء الاسم الأعظم وكان يدعو به فيستجاب له، فمال

إلى فرعون، فلما مر فرعون في طلب موسى (ع) وأصحابه، قال فرعون لبلعم: ادع الله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر في طلب موسى وأصحابه، فامتنعت عليه حمارته، فأقبل يضربها، فأنطقها الله عز

وجل، فقالت: ويلك، على ماذا تضربني، أتريد أن أجيء معك لتدعو على موسى نبي الله وقوم مؤمنين؟! ولم يزل يضربها حتى قتلها، فانسلك الاسم من لسانه، وهو قوله: فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ وهو مثل ضربه الله (...) تفسیر القمی : ج 1 ص 248.

[209] - طه: 96.

[210] - اعراف: 175.

[211] - از ابو الحسن امام رضا (ع) روایت شده است که فرمود: «به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می کرد و مستجاب می شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آن ها برسیم. بلعم بن باعورا خرس را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرس از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان خر را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می زنی؟ می خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد. این سخن خداوند متعال است که می فرماید: (و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره ی گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد) (و او مصداق همین مثل است). تفسیر قمی: ج 1 ص 248.

[212] - إشارة إلى قوله تعالى: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) القلم: 4.

[213] - إشارة إلى قوله تعالى: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) النجم: 18.

[214] - تحت سؤال رقم (28) من هذا الجزء.

[215] - المناقب لابن شهر آشوب: ج 1 ص 317.

[216] - اشاره به این سخن خداوند متعال (و تو بر خلقی عظیم هستی) (قلم: 4).

[217] - اشاره به این سخن خداوند متعال: (هر آینه پاره ای از آیات بزرگ پروردگارش را بدید) (نجم: 18).

[218] - در پاسخ پرسش 28 از همین کتاب.

[219] - مناقب ابن شهر آشوب: ج 1 ص 317.

[220] - البقرة: 260.

[221] - الأنعام: 75.

[222] - بقره: 260.

[223] - انعام: 75.

[224] - علل الشرائع: ج 2 ص 332.

[225] - علل الشرائع: ج 2 ص 332.

[226] - ذکر السید (ع) بعض تلك التلبیات فی کتاب (إضاءات من دعوات المرسلین) الجزء الثالث، فراجع.

[227] - بقره: 3.

[228] - سید(ع) برخی از این تلبیحات را در کتاب «روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم» بیان فرموده‌اند.

[229] - عن علي بن أبي طالب (ع)، عن النبي أنه قال في وصيته له: (يا علي إن عبد المطلب سن في الجاهلية خمس سنن أجزاها الله له في الإسلام: حرم نساء الآباء على الأبناء فأنزل الله عز وجل: (ولا تنكحوا ما نكح آبؤكم من النساء)، ووجد كنزاً فأخرج منه الخمس وتصدق به فأنزل الله عز وجل: (واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه) الآية، ولما حفر زمزم سماها سقاية الحاج فأنزل الله عز وجل: (أجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر) الآية، وسن في القتل مائة من الإبل فأجرى الله عز وجل ذلك في الإسلام، ولم يكن للطواف عدد عند قريش فسن فيهم عبد المطلب سبعة أشواط، فأجرى الله ذلك في الإسلام. يا علي إن عبد المطلب كان لا يستقسم بالأزلام، ولا يعبد الأصنام، ولا يأكل ما ذبح على النصب، ويقول: أنا على دين أبي إبراهيم (ع)) الخصال: ج 1 ص 150.

[230] - از علی بن ابی طالب(ع) از رسول خدا(ص) روایت شده است که در وصیتش به او فرموده است: (ای علی! عبدالمطلب پنج سنت در جاهلیت وضع نمود که خداوند آنها را در اسلام رایج فرمود: حرام بودن زنان پدران بر فرزندان که خداوند عزوجل نازل فرمود: (با زنانی که پدرانتان به عقد خویش در آورده‌اند زناشویی نکنید) و خمس گنجی که پیدا شود که خداوند آن را تأیید فرمود و نازل نمود: (بدانید که هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خداوند است) و هنگامی که چاه زمزم حفر گردید، آن را وقف آب دادن به حجاج نمود؛ پس خداوند عزوجل نازل فرمود: (آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجدالحرام را با ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا برابر می‌دانید؟) و سنت فدیهای صد شتر در برابر قتل که خداوند عزوجل آن را در اسلام جاری نمود، و قریشان برای طواف تعدادی نداشتند که عبدالمطلب هفت طواف را تعیین نمود و خداوند نیز آن را در اسلام جاری ساخت. ای علی! عبدالمطلب با تیرهای قرعه (الزام) گوشت تقسیم نمی‌کرد و بت‌ها را نمی‌پرستید و از ذبح شده به دست ناصبی، نمی‌خورد و می‌گفت: من بر دین پدرم، ابراهیم(ع) می‌باشم). خصال: ج 1 ص 150.

[231] - قال تعالى: (مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) الفتح: 29.

[232] - القصص: 52 - 53.

[233] - حق تعالی می‌فرماید: (محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خوشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره‌ی آنها است. این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته‌ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به

خشم آورد. خدا از میان آن‌ها کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است). فتح: 29.

[234] - قصص: 52 و 53.

[235] - فصل السید أحمد الحسن (ع) بعض القول في هذا الأمر في كتاب (العجل) بجزئیة، فراجع.

[236] - باعتبار أن العقل الكامل هو الذي عند المعصوم فقط، وما عند غیرهم من الخلق ظله ليس إلا، ولذا هم بحاجة الى الحجج المعصومين للاهتداء والنجاة، وهذا ما ورد في مضامين روایات كثيرة.

[237] - سید احمد الحسن (ع) برخی تفصیلات این مطلب را در کتاب گوساله بیان داشته‌اند.

[238] - از این جهت که عقل کامل، فقط آن چیزی است که نزد معصوم می‌باشد و آنچه نزد سایر مردمان است جز سایه‌ای بیش نیست و از همین رو آن‌ها برای هدایت و رستگاری محتاج به معصومین می‌باشند که این مطلب در روایات بسیاری نقل شده است.

[239] - البقرة: 4.

[240] - بقره: 4.

[241] - عن عبد الرحيم القصير قال: كنت يوماً من الأيام عند أبي جعفر (ع) فقال: يا عبد الرحيم، قلت: لبيك، قال: قول الله (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) إذ قال رسول الله: أنا المنذر وعلي الهادي، من الهادي اليوم؟ قال: فسكت طويلاً ثم رفعت رأسي، فقلت: جعلت فداك هي فيكم توارثونها رجل فرجل حتى انتهت إليك، فأنت - جعلت فداك - الهادي، قال: صدقت يا عبد الرحيم، إن القرآن حي لا يموت، والآية حية لا تموت، فلو كانت الآية إذا نزلت في الأقوام ماتوا ماتت الآية لمات القرآن) بحار الأنوار: ج 35 ص 403.

[242] - عیاشی از عبد الرحیم القصیر روایت کرد که روزی از روزها نزد ابی جعفر (ع) بودم پس فرمود: ای عبد الرحیم! گفتم: لبيك. ابی جعفر (ع) درباره سخن خدا «انما انت منذر و لكل قوم هاد» (همانا تو ترساننده ای و برای هر قومی ترساننده‌ای ست) فرمود: آنگاه رسول الله a فرمود: (من ترساننده و علی، هادی است)، هادی امروز کیست؟ عبد الرحیم گفت: سکوتی طولانی کردم سپس سر را بلند کردم و عرض کردم: جانم فدایت! آن در میان شماست که مرد به مرد آن را به وراثت بردید تا آنکه به تو رسید. پس تو که جانم فدایت باد! امروز هدایتگری. امام (ع) فرمود: ای عبد الرحیم! راست گفتی. همانا قرآن زنده‌ای است که نمی‌میرد و آیه زنده‌ای است که نمی‌میرد. پس اگر آیه‌ای در مورد قومی نازل شده باشد، با مرگ آنان، قرآن هم می‌میرد ولی آن در میان آیندگان جاری است همانگونه که خورشید و ماه در جریان است و قرآن، بر آخرین ما می‌گذرد، همانگونه که بر اولین ما گذشت. (تفسیر العیاشی ج 2 ص 203 و بحار الانوار ج 35 ص 403)

[243] - الأنعام: 75.

2- انعام: 75.

[245] - نهج البلاغة: ج 2 ص 212.

[246] - نهج البلاغة: ج 2 ص 212.